



محمود عنایت

# دایپرت



مثل خنجر داموکلس بر سر ما سایه افکنده بود و زبان سرخ سرسبز را بباد میداد تنها ذکر تو و یاد تو دست و دل مارا گرم میکرد و جز تو کسی پشت و پناه ما نبود. اینها چیزی نیست که بر تو پوشیده باشد ولی برای اینکه بندگان تو خیال نکنند که در این چهارده سال هرگز بیاد تو نبوده‌ایم و تازه امروز منیاب فرصت طلبی و بازار گرمی و پیروی از سیاست روز زبان به ذکر تو باز کرده‌ایم قسمتی از نوشته‌ای را که هفت سال پیش در اوج قدرت آریامهری یعنی در تیرماه ۱۳۵۱ در همین ستون نوشته‌ایم برای یادآوری بندگان نقل می‌کنیم که در آن به بهانه تذکری در باب مرگ مرحوم عبدالرحمن فرامرزی ابتدا از وجود سانسور و خفقان در آن زمان با چنین عباراتی یاد کرده‌ام که :

«سالها میگذشت که مرحوم فرامرزی از دل و دماغ افتاده بود و اثر اشتباه نکرده باشم خدا و عت حوصلگی و رخوت قلم خویش را در یکی از مقالاتش به تلمیحی باز گفت و عبارتی قریب به این مضمون نوشت که گذشت روزگار بر من ثابت کرده است که نمیتوانم در چند و چون حوادث تاثیر داشته باشم و از وقتی که فهمیده‌ام که بعضی از امور و وقایع بی‌بود و نبود من و امثال من مسیر محتوم و از پیش تعیین شده‌ای را طی میکند شرطا عقل نیست که با

بارالها : امشب میخواهم چند کلمه‌ای با تو درد دل کنم. تو آنقدر بزرگی که همه جا هستی و هیچ جا نیستی. برای سخن گفتن با تو هیچ احتیاجی نیست که آدم قبلا از جانی یا کسی وقت بگیرد، هیچ احتیاجی نیست که آدم به واسطه یا وسیله‌ای متشبث شود یا از جانی به جای دیگر نقل مکان کند. تو در همه جا حاضر و ناظری و آدمی در هر وضعی و هر زمانی میتواند با خدای خودش که تو هستی حرف بزند. محضرتو احتیاج به هیچ آداب و ترتیبی ندارد. هیچ تشریفاتی نمیخواهد و بهر زبان و هر عبارت و بی‌هیچ تکلفی - و بی‌هیچ خم و راست شدنی در همه حال اعم از ایستاده و نشسته و خفته (۱) میشود با تو حرف زد و آنقدر عظیم و کریم هستی که زبانم لال حتی کفر گوئی بندگان را به رحمت خودت می‌بخشی که گرما مقصیریم تو دریای رحمتی. تو بودی که موسی را سرزنش کردی که چرا برای سخن گفتن با تو قائل به تکلف شده و آن چوپان ساده دل را بخاطر سخنان بی‌زبانی و صادقانه‌اش با تو ملامت کرده است، و تو بودی که آن چوپان را با بیامی به رحمت و کرامت خودت امیدوار کردی که هر چه میخواهد دل‌تنگت بگو...

بروردگارا، خودت میدانی که ما بجز تو بجائی و بکسی بستگی نداریم و عضو هیچ دسته و حزبی نیستیم. بهر گس بتوان دروغ گفت، بتو نمیتوان دروغ گفت که در خلوت و جلوت و خلاء و ملاء دانا و بینا بر همه چیز هستی و هیچکس جز تو از چند و چون کارها آگاه نیست. هیچکس جز تو نمیداند که در این چهارده ساله از انتشار مجله ما میگذرد بر ما چه گذشت و در آستانه پانزدهمین سال کار ما که از ماه آینده آغاز میشود باز توئی که ناظر همه جا حاضرکار و اندیشه ما هستی و جز تو هیچکس قریب‌دردس ما نیست. در آن لحظه‌های تباه و تاریک‌وآن روزگار تلخ تر از زهر که ساطور سانسور

۱ - الدین یذکرون الہ فیما و تمودا و علی جنوبهم یتفکرون فی خلق السموات و الارض ...  
آنهایی که در هر حالت، ایستاده و نشسته و خفتن (بر پهلو) یاد خدا هستند و به خلقت آسمان و زمین فکر می‌کنند. (سوره آل عمران - آیه ۱۹۰)

آدرس مجله **تگین پهلوی سابق** کوچه عدل - تلفن ۶۴۶۷۵ - تلفن مدیر ۶۵۴۷۰۷ اشتراک سالانه ۱۴۰۰ ریال  
خواهشمنداست وجه اشتراک را به حساب ۱۰۵۴ بانک ملی شعبه شکوه بنام مدیر مجله واریز کنید و فیش آنرا برای ما بفرستید

روی جلد: بعضی از مطبوعات غرب در اوج قدرت شاه هم به فجایع دیکتاتوری در ایران اعتراض میکردند. روی جلد این شماره که در اوت ۱۹۷۶ در مجله تایم چاپ شده است نمونه‌ای از همین وضع است (صفحه ۶ را بخوانید) پشت جلد: طرح از فریدون شادان



اظهار نظر بی نتیجه خود را خسته کنم.»

و سپس خود افزوده‌ام: «احساسی چنین را شاید بسیاری از نویسندگان و قلمزنان شهر مان تجربه کرده باشند. و خود من نیز چند سالی بود که زبان در کام و این قلم بی‌دمق رادر نیام کشیده بودم چرا که آزمونهای بسیار به من نابت کرده بود که هرچه مینویسم سوء تفاهمی برمی‌انگیزد و مالا زبان و خسرانی بمن میرساند. و دیده بودم که چه تعبیرات و تاویلات ناروا برنوشته‌های من می‌کنند، که هر بار خبر و اثری از من در جانی چاپ میشد اگر از شرق سخن گفته بودم به‌غرب می‌چسبانند و اگر به‌ریسمان اشارت میکردم شماتت و ملامت همی‌کردند که آسمانت مقصود و مراد بوده است، و مرا از اینحال ملالسی سخت بود و هر بار که نوشته‌ای از من در جانی می‌آمد ختم «امن یحیی» میگرفتم و ارواح پیامبران خدا و ائمه هدی را به یاری میخواستم و بسا شبها تا صبح بیدار میماندم و به رنج و تعب در میفتم که این چه طالع نامیمون است و طبیعت دون که رزق و رزی من به قلمزنی و جریده نگاری مقدر شده است، آنهم چنین قلمی و چنین جریده‌ای که هر سطرش و هر سطرش منشاء خیر نباشد، سهل است، شر می‌انگیزد و دشمن می‌تراشد و به عذاب الیم دچار میکند و حقا که معصیتی بی‌لذت است - و چنین بود و چنین میگذشت تا عاقبت از قلمزنی خسته شدم و مصلحت رادر خاموشی و فراموشی دیدم و قول قدما رادر گوش قلم فسر و خواندم:

آنانکه بکنج عاقبت بنشستند

دندان سگ و دهان مردم بستند

کاغذ بدریدند و قلم بشکستند

وز دست و زبان حرف‌گیران دستند

■ ■

پروردگارا خود میدانی که این نوشته‌ها امروز که پشت استبداد بخاک رسیده و صولت انقلاب بر همه جا سایه افکن شده است چندان جلا و جلوه‌ای ندارد. گفتن آن حرفها در این روزها هنری نیست اما وقتی مجسم کنیم که در آن روز چه قدرت خوفناکی بر مملکت حکومت میکرد و جز افرادی که با ازجان گذشتگی برضد رژیم دست به اسلحه برده بودند و طبعا با اسلحه هم از خود دفاع میکردند احدی جرئت مقابله و معاوضه و شکایت از سانسور و خفقان رانداشت در اینصورت بهتر میتوانیم درک کنیم که کسانی که اسلحه‌ای جز قلم شکسته‌شان نداشتند و بهیچ قدرتی وابسته نبودند با همین تعریضات و کنایات چه منظور و مخمضه‌ای برای خود می‌تراشیدند و چگونه خصومت دستگاه را برای خود میخزیدند.

پروردگارا، خودت میدانی که اظهار وجود ما منحصر بهمین حرفهای پراکنده‌ای که در بالا نقل کردم نبود. یکسال پیشتر از تاریخی که مقاله یاد شده نوشته شد نوشته دیگری در نگین، آمد که بهانه آنهم در بی بر مرگ دانشمند فقید، دکتر محمد معین بود و خودت میدانی که این نوشته تا چه حد بازناب خوف و وحشت و خاموشی و خفقان حاکم بر آن دوره کدانی بود و در گرما گرم عصری که جمعی گرفتار بیعاری و بی‌حالی و بی‌بندوباری و چپاول و غارت و جمعی دست در کار اختناق و سرکوبی آزادی خواهان بودند اینطور بر مرادیک فرزانه به‌دریغ گویی پرداختم که:

«... در حالیکه برای استقبال از رفاصه‌ها و دلقکها و عروسکان و مترسکان سرودست می‌شکنند امثال

دکتر معین را تنها و بیگس در ظلمات مرلرهای می‌کنند... آنچه جای درد و دریغ دارد [تنها] مرگ دکتر معین نیست بلکه شکلی از حیات و حرکت شهری بزرگ و برکرشده بنام تهران است. اگر دکتر معین پنجسال در خواب و بیهوشی بسر برد تهران از لحظه تولد در ظلمت بیهوشی دنیا آمد و سالهاست که در خوابی عمیق و سنگین فرورفته است. اگر دکتر معین پنجسال اسپر بستر خاموشی بود تهران قرنی است که در خلاء بوچی و بیهودگی بار زندگی بی‌نمر خویش را بدوش میکشد و همچون گنگ خواب دیده از عالم احساس دور مانده است. دکتر معین زندگی یارور و خلاقه‌ای داشت و خلوت اندیشه‌اش مهد آثار ارزنده‌ای بود که ادبیات ما را از ارزشهای بزرگتر و تازه‌تری برخوردار کرد اما «تهران» زمین خشک یک فراموشخانه است، خاک سرد و افسرده‌ای است که هر نهالی در دل آن خوشیده و پژمرده میشود و هر پدیده‌ای از دم سنگینش عقیم میماند...»

و بر این حرفها افزودم که «... آنچه در این شهر ارزش دارد مغز و اندیشه نیست بلکه اراضی موات است. تهران به اراضی مواتش زنده است، به زمینهایی فخر میکند که مطلقا از جنب و جوش زندگی نشانی نداشته باشد. عجزه‌ای است که از زادن و پروردن عقیم شده و حالا از هر چه زمین بگرو زاینده است کینه و نفرت دارد. فقط به موت و موات عشق میورزد. جان به جانس گنی زمین خوار است. زمین خوار نه، که زندگی خوار است و زندگی‌ها را می‌بلعد. بنگرید که چگونه روز بروز ارزش مواتش بالا میرود و زنده‌هایی چون دکتر معین با همه فضل و کمال بیقدر میشوند. و باز سخن همانست که گفتم. اینجا شهر مدهوش و خوابناکی است. شهر عروسکان و مترسکانی است که چنان خفته‌اند که گویی مرده‌اند. فریب غوغا و قشقرق تهران را نخورید به‌ازدحام چهار راهها و راه بدان اتومبیلها و صف طویل سینماها ننگرید، از رونق بازار فروشگاهها و نمایشگاه هایش هم مرعوب نشوید، این جنب و جوش و تب و تاب از بیداری نیست، از بیدار خوابی است. تهران آنچنان خفته‌ایست که در خواب می‌جنبید و راه میرود! نترسید، هیچ صدائی او را از خواب بیدار نمیکند، اینهمه صدای گوش خراش زده‌ای در گوش او تاثیر ندارد. حتی اگر همه جمعیت سه میلیون و نیم نفری شهر به فریو و ولوله درآیند سر مونی از این خواب عظیم و طولانی کم نمیشود. این خواب، خواب قرون و اعصار است. و همان بهتر که این گنگ خواب دیده روی بیداری نبیند چرا که...

ظالمی را خفته دیدم نیمروز

گفتم این فتنه است خوابش برده به

آنکه را مردن به از بیداری است

آنچنان بد زندگانی مرده به!

پروردگارا، خودت گواه هستی که در نظام خفقان و سانسور در آن حال و هوایی که هر نوع اعتراضی به اختناق و سکوت و حبس و حصر و بیداد باعث تحریک خشم و خشونت دستگاه میشد و آدمی را همچون جذامیان مطرود عالم و آدم میکرد از این آشکارتر نمیشد به بیان واقعیت پرداخت. خودت آگاه هستی که در آن دوران تا مدتی حتی ذکر جمیل آزادی جزو محرمات و ممنوعات بود و کسیکه از آزادی و دمکراسی دفاع میکرد و به آزادیخواهان صدر مشروطه درود میفرستاد منحرف و مخرب و منفی باف و زندیق تندیق نام میگرفت. از نظر نظام استبدادی ایران آزادی و دمکراسی تحفه کثیفی بود که از غرب به شرق صادر شده بود و هرگز با خصائص قومی و دینی و تاریخی ما سازش نداشت. هر وقت سخن از آزادی و آزادی خواهی میان می‌آمد



دیکتاتور برای خلط مبحث از این شاخ به آن شاخ می‌پرد و آزادی روابط جنسی و فی‌المثل آزادی همجنس‌بازی را در فلان مملکت اروپائی بر رخ ما میکشید که ببینید غربی‌ها از صدقه سر آزادی به چه مرحله‌ای از سقوط و انحطاط روحی و اخلاقی تنزل کرده‌اند و حال آنکه هر اجداد خوانی میدانست که بی‌بندوباری و افسار گسیختگی نامش آزادی و آزادی نیست و آنچه مردم مادر طلبش بودند و هستند آزادی فلم و آزادی بیان برای افشاء مفاسد و مظالم است. مردم ما و روشنفکران آزاده ما آزادی را برای مبارزه با همان فجایع و فضایی میخواستند (و میخواهند) که دیکتاتور نوع منحنی غربی آنرا بر رخ ما میکشید. دیکتاتور (باز هم برای خلط مبحث) میگفت که تا وقتی شکم های گرسنه در مملکت وجود دارد آزادی معنا و مفهومی ندارد پس بگذارید اول شکمها را سیر کنیم و بعد به آزادی بپردازیم. و حال آنکه هر شعور ساده و بی غل و غشی میتواند درک کند که وقتی زبانها و قلمها در قید و بند باشند شکم گرسنه همچنان گرسنه میماند و بفرض آنکه مسئله‌ای مهمتر از پر کردن شکم در جامعه‌ای وجود نداشته باشد و همه حرفها و همه هدفها فقط در شکم خلاصه شود باز هم آدمی برای بیان رنج گرسنگی خود نیاز به آزادی دارد و به همین دلیل است که در جوامعی که آزادی نطق و بیان بمفهوم درست و خلاق و شرافتمندانه آن وجود ندارد - گرسنه‌ها گرسنه‌تر و سیرها سیرتر میشوند. کسی نبود بپرسد که اگر آزادی بد است چرا برای جماعتی که بر جامعه حکومت میکنند خوب است که هر چه دل تنگشان میخواهد بگویند و بتازند و هیچ نیروی هم مزاحم و معارض آنها نباشد و کسی نبود بگوید که استفاده غلط از یک مزیت دلیل نهی و نفی و ابطال و محکومیت آن مزیت نیست. استفاده غلط از علم چیزی از ارج علم نمیکاهد. اگر زورمندان جهان از علم برای ایجاد مهیبترین سلاحهای هسته‌ای سود جستند چنین کیفیتی دلیل آن نیست که نیروی علم را در استفاده از انرژی خورشید عاطل و باطل گذاریم. به همین سیاق اگر آزادی در مواردی بناحق به افسار گسیختگی و بی‌بندوباری مبتل شده و نابکارانی برای اجراء مقاصد پست و کثیف خود به ناز و از آن سود جستند این امر مجوزی برای خفه کردن آزادی و شکستن قلمها و بستن دهانها و زجر و سب و لعن آزادیخواهان بدست نمیدهد. چرا ما نقش آزادی و حکومتهای مردمی را در رشد وجدان علمی و اعتلاء فکری و ظهور و تکامل و پیدایش این همه ابداع و اختراع سودمند و ساز و رهگشا در غرب نادیده میگیریم و فقط به بدیده‌های پلیدی که نمره سوء استفاده از آزادی است نظر داریم، که هر کس بی‌هنر افتد نظر به عیب کند.

پروردگارا، خودت میدانی که همین معنا را آقای مهندس مهدی بازرگان - نخست وزیر دولت انقلاب به الفاظی دیگر در ضمن مدافعات خود در دادگاه تجدید نظر نظامی (که در تاریخ ۱۳۴۲/۱۲/۱۴ در عسرت آباد تشکیل شده) چنین بیان فرموده‌اند که:

«... در آنجا (فرانسه) احترام و آدش برای همه است. فرانسه مال همه است، همه برای آن خدمت میکنند. اگر همه چیز بنام یکنفر، برای یکنفر و بفرمان یکنفر و اختیار یکنفر بود فرانسه فرانسه نمیشد.» (۲)

بارالها، خوب میدانی که وضع غیر عادی و نامطلوبی که اکنون در روابط مطبوعات با بعضی از قشرهای حاکم بوجود آمده در درجه اول ناشی از آنست که رژیم استبدادی ایران بر اثر انقلاب - و نه کودتا - سرنگون شده است. اگر رژیم استبدادی ایران را یک کودتای نظامی کلاسیک - از آن نوع کودتاهایی که نظیر آنرا در بعضی کشور های همسایه دیده‌ایم - سرنگون کرده بود و رهبران دولت کنونی را نظامیان ناشناخته‌ای که سوابق زندگی و افکار و عقائد آنها بر هیچکس معلوم و مشکوف نبود تشکیل میدادند بسیاری از اعمال و افعال و گفته‌ها

و نوشته‌هایی که تا کنون از سوی رهبران حکومت مشهود افتاده محل هیچگونه ایرادی نبود. و اصولاً جامعه‌ها از آنها انتظار و چشم‌داشتی به رعایت اصول آزادی نداشت تا عدم رعایت آنها نارضائی و رنجشی بیافریند. از یک نظامی فلتشن و قلندر هیچکس توقع ندارد که اعمال و افعالتش مطابق موازین آزادی خواهی و اصول عدل و انصاف و دادخواهی باشد. سخن اینجاست که در راس مراجع قدرت کنونی افراد بزرگواری نشسته‌اند که عمری چشم و چراغ آزادیخواهان بوده‌اند و هنوز هم هستند، بزرگواری که عزت و حرمت و آدش وجود آنها مولود عقائد و افکار درخشان آنها در ایمان و احترام به اصول عدل و آزادی و مبانی حکومت مردمی است. در همین کتابی که حاوی مدافعات آقای مهندس بازرگان در دادگاه نظامی است ما با بسیاری از این افکار و عقائد آشنا میشویم و همین جا من باید خاطر نشان کنم که کتاب مدافعات آقای مهندس بازرگان بالغ بر سیصد و هشتاد صفحه است و وقتی در دادگاه تجدید نظر نظامی متعلق به رژیم آزادیکش ملعون و منفور طاغوتی شخص فرصت تهیه و تدوین و بیان سیصد و هشتاد صفحه دفاعیه را داشته باشد آدمی انتظار دارد که در رژیم آزادی‌بخش و آزادیخواه انقلابی اگر نه دو برابر ۲۸۰ صفحه بلکه لافل بهمین حد و اندازه به کسی یا روزنامه‌ای که متهم به انحراف از انقلاب است فرصت و فسحت دفاع داده شود نه آنکه بدون طرح قضیه در یک محکمه صالحه و بدون آنکه شخص یا روزنامه‌ای که متهم به انحراف و اخلال و الحاد و ضدیت با اصول انقلاب است فرصت دفاع از خود را داشته باشد به دفتر یا محل کار وی بزنند و طومار کار و اندیشه جماعتی را یکباره درهم پیچند. مهندس بازرگان در ضمن مدافعات تاریخی خود میگوید:

«وقتی آزادی رفت همه چیز رفته است. وضع مملکت مانند آتش گرفتن خانه بود که هر کس از بزرگ و کوچک هر چه بر دست و هر کار دارد زمین بگذارد و به سرو صدا و چاره جوئی و رساندن آب و نجات اهل خانه می‌پردازد.»

در چنین حال و هوایی جز شجاعت و فتیان و نادره مردان بیباک و سرنترس کسی را یارای حرکت و جنبش نیست. از مرتعی که خود در آتش بیداد و ظلم و استبداد میسوختند نمیشد توقع داشت که به کمک من و شما بشتابند و در همان حال که همه هوش و حواسشان مصروف نجات حیثیت و شرافت و آزادی خود و بستگان‌شان بودند دستی به نجات و رهائی ما دراز نکنند اما البته افرادی هم بودند که کنار گود آتش نشسته بودند و با درد ورنج و شور و بختی و سرگشتگی و زندگی برقیب و تاب من و شما تفریح میکردند و جز سیم و سکه و ساز و خوردن و خفتن و خرناسه کشیدن و پرواز شدن اندیشه‌دگری نداشتند. خر را باخور و مرده را باگور میخوردند و سپیلهای چربشان گواه سفره‌های رنگینشان بود. یکی از اینها را می‌شناسم که تا قبل از انقلاب جزو بیغمان و قلندرنامه‌های میلیونر بود. از صدقه سر رژیم پول و زور بهمه چیز رسیده بود و کبکش خروس میخواند. در حین انقلاب هنوز مردد بود که بکدام جبهه ملحق شود اما بعد از انقلاب کار را یکسره کرد و از راست به چپ غلطید. بر پروز دیدم مشت تره کرده بود که انقلاب را نباید تضعیف کرد و آزادی از این بیشتر نمیشود. در چشمانش خوب میخواندم که فعلاً راه خوبی برای نجات پولهایش پیدا کرده است. وقتی انقلابی دوآتشه شدی و دست پیش را گرفتی که پس نیفتی و از موضع دفاع به موضع حمله پریدی دیگر کسی کاری به کارت ندارد. آنوقت است که هم میتوانی به کسب و کارت برسی هم میتوانی به سفرت بروی و هم در مجلس آینده جانی برای خودت ذخیره کرده‌ای. بعلاوه اصل اینست که آدم تابع حاکم وقت باشد و پروز زیر بیرق طاغوت بودیم و امروز زیر بیرق لاهوت هستیم و از طاغوت به لاهوت رفتن مایه‌اش چند شعر و شعار است.



پروردگارا، از فضائل دمکراسی و آزادی و ذائل استبداد سخن میگفتم و اتفاقاً رئیس دولت کنونی کسی است که در این باب حق مطلب را بنحو شایسته‌ای ادا کرده است. او ضمن مدافعاتش برای ارشاد و دلالت روسای نظامی دادگاه میگوید:

«... در حکومت فردی فاعل مایشانی، همه‌آمال و اعمال افراد توجه تقرب و توسل به مرکز قدرت است و چون منافع و برکات وجودی يك فرد محدود است مسلماً میان داوطلبان خدمت و پویندگان تقرب به مرکز یا شعب قدرت و ثروت يك سلسله رقابت‌ها و حسادت‌پیش میاید. نه تنها هم آهنگی و همکاری موضوع پیدا نمیکنند بلکه دشمنی و مزاحمت و بد گمانی و دوری رونق پیدا میکنند... بقرضی هم که خود دستگاه دیکتاتوری برنامه‌های بازرگ و برقی پیش‌بای ملت بگذارد تا بصورت ظاهراً ملی بخواهد اجرا نماید گسانیکه مأمور اجرا و ابلاغ هستند و در طرز انتخاب و انتصاب آنها صلاحیت و صداقت کمتر مورد توجه قرار میگیرد تا نوکر صفتی نسبت به اربابان یا سؤدرسانی به آنان هیچگاه نمیتوانند علاقه و اعتمادی در افراد ایجاد نمایند.» (۳)

ایضا در جای دیگر در مضار حکومت فردی میگوید:

«... شخص اول رژیم استبداد خواه ناخواه بشری است مردنی و رفتنی. نازه در مدت حیات و قدرت نیز تابع حوادث و عوامل خارجی بوده نمیتواند بیوسته بيك حال و روال باشد. از طرف دیگر مردم هم در نتیجه عدم امنیت قضائی و اعتماد و عدم همکاری ها خود را کنار کشیده رئیس مستبد را با هواخواهان و مأمورینش بحال خود باقی خواهند گذاشت... فرد چه آنکه در راس استبداد است و چه آنها که اجزاء هستند میمیرند و میروند ولی اگر امور و موسسات خواسته و یا ساخته اجتماع یا ملت باشد از بین نمیروند و مملکت استمرار خواهد داشت.» (۴)

من در فوائد دمکراسی همه حرفها را از قول مهندس بازرگان نقل کردم اما در آزادی مطبوعات اجازه بدهید کلام امام خمینی را از نطق تاریخی ایشان که پس از آزادی از زندان بانزدهم خرداد در سال ۱۳۴۲ ایراد کرده‌اند نقل کنم که هیچ سخنی رساتر و بهتر از این کلام نیست.

امام خمینی در آن موقع گفته بود: «مطبوعات آزادند، قلم آزاد است. بگذارید مطالب را بنویسند. اگر دین دارید بدین عمل کنید، اگر چنانچه دین را ارتجاع می‌دانید به قانون اساسی عمل کنید، خوب بگذارید بنویسند.» «... ما که می‌گوئیم مطبوعات آزاد باشند، کهنه پرستیم آقایان (یعنی شاه و دارودسته‌اش) که الزام میکنند در مطبوعات چنین و چنان نوشته شود آنها مترقی‌اند» \*

پروردگارا در مضار استبداد سخنی دلنشین تر از این گفته آقای مهندس بازرگان نمیتوان گفت که ضمن همان مدافعات فرموده‌اند:

«... آب دین و استبداد هیچگاه در يك سرچشمه و در يك جوی نخواهد رفت. این تعارض و جنک همیشه وجود داشته و خواهد داشت... خداوند در قرآن میفرماید: خداوند هرگز نخواهد بخشید که برای او شریک قرار داده شود و غیر از آنرا بهر کس نخواهد می‌بخشد...» (۵) فرعون کیست؟ - ... فرعون همان کسی است که به روایت قرآن بمردم میگفت «ای گروه اشراق و خواص، برای شما خدائی غیر از خودم نمی‌شناسم» و همی‌بود که میگفت:

«برای شما نمی‌بینم (نمی‌بینم) و اجازه نمیده‌م، جز آنچه خودم می‌بینم و جز آنکه به شاهراه ترقی و پیشرفت به چیز دیگری راهنمایی تان کنم...» (۶)

یعنی اثر با من مخالفت کنید در حقیقت با ترقی و پیشرفت و سعادت خودتان مخالفت کرده‌اید. و این همان حرفی است که طاغوت خطاب به مردم ایران میگفت و همان حرفی است که طاغوت‌ها و دیکتاتورهای دیگر به ملتها و اقوام دیگر گفته‌اند اما درس تاریخ اینستکه بفرض که ملتی در زیر سایه وجود و نبود یک دیکتاتور به عالی‌ترین درجه پیشرفت و رفاه مادی ترقی کند. باز هم مضار دیکتاتوری و اختناق و زورگویی بسی بیشتر از محاسن و منافع اوست زیرا در رژیم دیکتاتوری و حکومت فاسدی بقول آقای مهندس بازرگان «فقط از يك راه امکان رفع شر و جلب خیر بروی مردم باز است: بدست آوردن دل ارباب یا تطبیق دادن خود در جهت منافع و تمایلات او، یعنی استعفاء

## توضیح روی جلد

روی جلد این شماره تصویری است که در اوت ۱۹۷۶ یعنی سه سال پیش و در اوج قدرت شاه در مجله نایم چاپ شده است. شان نزول این تصویر گزارش نسبتاً مفصلی است که در همان شماره راجع به شکنجه در کشورهای مختلف جهان درج شده است قسمتی از این گزارش درباره شکنجه در ایران بود که با اظهاراتی از قول رضا برهانی شاعر و نویسنده معروف ایرانی درباره رفتار توهین‌آمیز و شکنجه‌ای که در زندان ساواک دیده بود همراه بود.

«عضدی... شکنجه‌گر ساواک، نمونه کامل يك جاهل گردن کلفت بود. چاق و قدبلند و کثیف، و در همان حال زیرک و تودار و قوی - عضدی اصرار داشت که همه او را بنام «دکتر» صدا کنند. از فضا همپالگی های شکنجه‌گر او در یونان (زمان سرهنگها) و برزیل نیز چنین خصیصه‌ای داشتند وقتی تینری را به نام آنها می‌چسباند نوعی احساس برتری و مشروعیت در برابر متهم به آنها می‌بخشید در این تئوری تاریک و زیر زمینی که زبان مسخره‌ای با اصطلاحات و رمزه‌های خاص رایج است. در زندان سیاسی سانوپولو در برزیل شکنجه زندانی‌ها را «تزکیه روحی» می‌نامیدند. در زندان سیاسی شیلی اطاق شکنجه‌به «اطاق قهقهه» معروف بود و در ساواک ایران هم «اطاق تمشیت» نام آشنائی است.

شکنجه‌گرها برای اینکه شناخته نشوند معمولاً هم‌دیگر را با اسم مستعار صدا می‌زنند نظیر «قدبلنده» «سبیلو» «مارصورت» - «قصاب» - در شیلی شکنجه‌گر قهار و حیوان صفتی است که وقتی زندانیان سؤال می‌کنند نام تو چیست؟ جواب میدهد آردنگی! گزارش شکنجه تایم با این عبارت تمام میشد که «امید فراتر همه ملتها اینست که رژیم‌های دیکتاتوری نظیر رژیم سرهنگهای یونان دیرباز زودسرتگون خواهند شد ولی معمولاً حکومتی که جانشین این نوع حکومتها شده است بهتر از خود آنها نبوده است، بخصوص در ممالکی که حقوق بشر و دمکراسی ریشه‌های مست و ضعیفی دارند.

... در عین حال تنها راهی که برای تعدیل شکنجه در دنیا وجود دارد سوا کردن دولتهای شکنجه‌گر و دعا برای سرسنگونی یا هدایت آنهاست. و سخن ولادیمیر هرترزوک روزنامه‌نگار برزیلی را نیز همیشه در خاطر زنده نگه داریم که: «... اگر ما در برابر تسلیم دیگران به خشونت و بیرحمی خصیصه خشم و نفرت خود را از دست بدهیم در اینصورت این امید را نیز از دست داده‌ایم که انسانهایی متمدن نامیده شویم.»



از کلیه تمایلات و نظریات خود بخاطر زنده ماندن و نمان خوردن یا کسب موقعیت و مقام کردن. این همان امحاء شخصیت و ندادن به تملق و تکدی و تدنی برای تقرب به سلطان یا مافوق است که سکه رایج کلیمه رژیم های استبدادی میباشد. «(۷)»

یعنی مستبد چه خیر ملت را بخواهد و چه شر ملت را بخواهد در هر دو حال تاثیر وجودی او بر ملت یکی است. برای جلب محبت و لطف و عنایت او، و مصون ماندن از خشم و خروش او چاره‌ای جز این نیست که آدمیان از همه چیز خود بگلرند و شخصیت و حیثیت خود را زیر پای دیکتاتوری فدا کنند. و در اینجا است که بقول آقای مهندس بازرگان مرحله دیگر فاجعه اتفاق می‌افتد:

«شخص وقتی ارزش خود را فراموش میکند و شخصیت خود را از دست می‌دهد سرعت و سهولت قبول هر رنگ و حالتی را مینماید و حاضر بهر عملی میشود.» (۸)

که به سود جامعه است انجام میدهد اما، بالاخره هر چه باشد یک جامعه حیوانی است. همان است و همان میماند که هست اگر حرکت و پروازی هم مانند توده چسبیده به ملکه زنبور عمل بشاید حرکت کورکورانه و دستوری (غریزی) است، شخصیت و ذات فرد چیزی کسب نکرده و کمال و تکرار و اراده‌ای برخوردار مزید نکرده است بلکه اگر از آنها جدا شود پراکنده و هلاک میشود. قدم از مرحله حیوانی فراتر نگذاشته است. «(۱۰)»

باز در اشاره به مضار نظام استبدادی اضافه میکند که «در جامعه استبدادی خداوقتی از ذهن و عاطفه و فکر و تربیت و عمل و اثر خارج شد و حکم غیر او در امور ساری و جاری بود و نام دیگری به بزرگی و جلال برده و تکرار شد و قامتها در برابر بت‌های گوشتی خم شد و گوشها بفرمان آنها بود دیگر ایمانی باقی نخواهد ماند و برخاستن بانگ تو خالی‌الله‌اکبر از مناره مسجد چه خاصیت دارد؟» (۱۱)

پروردگارا، در نفی ظلم و استبداد سخنی بدین دلنشین کمتر شنیده‌ام که:

«... مملکت با کفر میماند و با ظلم نمیماند» معنایی که بنده شرمنده از این حدیث نبوی استنباط کرده‌ام آنستکه ظلم از کفر بدتر است و حتی مبارزه با کفر نیز نباید دستاویز ظلم قرار گیرد. تصور میکنم اینجا ما با همان مقوله وسیله و هدف و تناسب وسیله باهدف سروکار داریم، یعنی همان خسری که فرنها بعد مهانما گاندی پیشوای فقید ملت هند بنحوی دیگر آنرا مطرح کرد. او گفت هیچ هدفی نمیتواند وسیله را توجیه کند. از نظر یک فرد موحد و دیندار ما هدفی بالاتر از کفر نیستیم. منطوق کلام پیامبر اینستکه حتی قلع و قمع کفر باید با رعایت عدل و احسان صورت گیرد. همین سخن را گاندی در مفهومی دیگر بدین شکل بیان میکند که:

«عقیده شما مبنی بر اینکه میان وسائل و هدفها هیچگونه ربطی ندارد اشتباهی بزرگ است بخاطر همین اشتباه حتی مردانی که مذهبی بشمار می‌آیند مرتکب جنایات عظیم و مهیب شده‌اند. استدلال شما به آن میماند که بگویم میتوان با کاشتن علفهای هرزه و مودی گل سرخ بدست آورد. وسیله را میتوان به‌بلر نشیبه کرد و هدف را به گیاه و همان گونه که میان بلر و گیاه رابطه‌ای مستقیم و عدول ناپذیر برقرار است میان وسیله و هدف نیز رابطه‌ای استوار وجود دارد... به این جهت اگر کسی بگوید «من میخواهم خدا را بپرستم، چه اهمیتی خواهد داشت که بوسیله شیطان باشد» خود بخود جهل جنون‌آمیزی را اعلام خواهد داشت. مادرست همان چیزی را می‌درویم که می‌کاریم.» (۱۲)

پروردگارا، من مفهوم بسیاری از اعمال را فعال را در رابطه با مقوله «هدف و وسیله» نمیتوانم بفهمم. من قبول دارم که بسیاری از تروتمندان ما بناحق صاحب ثروت و مکتب شده‌اند و ثروتی را که بحق به مردم رنج‌دیده تعلق دارد باید از آنها گرفت و به صاحبان اصلی بسداد ولی اینکار هیچ نیازی به خشونت و بدرفتاری و دشنام و ناسزا ندارد. شنیده‌ام افرادی از کمیته‌ها در برخورد با بعضی خانواده‌ها رفتاری خشن و دوراز متانت دارند. زنهایی شکایت کرده‌اند که دشنام‌های سخت از مامورین شنیده‌اند. و اینها هیچکدام بنظر من شگفت‌تر از حراج اموال مستکبرین نیست. من نمی‌فهمم اگر فرار براینست که تجمل طاغوتی در مملکت ما ریشه کن شود در اینصورت حراج این‌گونه اموال چه معنایی دارد، شنیده‌ام در یکی از این حراج‌ها چلچراغ‌هایی را که متعلق به خانواده‌ای از نواده مظفرالدین شاه بوده و قیمتی گزاف داشته به هزار تومان فروخته‌اند. این مبارزه با تجمل

پروردگارا، فقط تویی که از باطن اشخاص خبر داری و میدانی که موافقت با یک حکومت مقتدر هرگز دلیل وطن پرستی یک فرد نیست زیرا که چه بسا فرد برای نجات خود از شر حکومت و اعوان و انصارش یا بخاطر حفظ منافع خود تظاهر به حمایت و طرفداری از حکومت میکند و این چنین است که: «در محیط استبداد برای آنها که نخواهد بگلی تسلیم گردیده شخصیت خود را از دست دهند و ضمنا حاضر به فدا شدن و مقاومت و مقابله هم نباشند یک راه فرار وجود دارد: دست به تقلب زدن، فریب دادن منعم یا ارباب از طرق گوناگون که یکی از آنها همان تملق است در محیط های استبدادی دروغ و تزویر و کلاه‌گذاری بعنوان راههای دفاعی حفظ نفس و مال یا تمهید منافع و مقامات پدیدار میشود. ناگفته نماند که ن به دروغ و تقلب و تزویر دادن هم مستلزم معو یا لاف‌بازی ضعف شخصیت است. والا یک انسان آزاد ارزنده که برای خود ارزش و اعتبار قائل باشد نه حاضر به کج گردن و خم کردن قامتی در برابر کسی میشود و نه حاضر به کج کردن زبان و عملش و...»

نتیجه چیست؟ نتیجه اینستکه «وقتی از انسان شخصیت رفت همه چیز رفته است. حیوانی است برای خوردن و خوابیدن و برای خوردن و خوابیدن ناچار است بارکشی و نوکسری کند. در حقیقت از حیوان هم بدتر میشود... اولئك كالانعام بل هم اضل (ایشان نظیر چارپایان، بل فرودتر از آنان هستند)...»

از طرف دیگر استبداد بدلیل حفظ مقام و موقعیت خود و هم بدلیل حسادت و خودخواهی بشری اصلا نمیتواند بیند فرد شاخص و نمونه‌های باارزش‌تر از او در قلمروش پیدا شود او شخصیت‌کش است و اگر احيانا فردی از افراد سر بلند کند او را سر به نیست میکند... بزرگترین لطمه استبداد همین شخصیت‌کشی است و تا هرکجا که حکم و حکومت استبداد پیش رود مثل بادسام شخصیت را خشک میکند.» (۹)

معمولا همه دیکتاتورها مدعی هستند که به ملت خود خدمت میکنند. و دست برفضا واقعا دیکتاتورهای خیرخواه و دلسوز نیز در تاریخ کم نبوده‌اند. اینگونه مستبدین چنین خیال کرده‌اند که همینقدر که نان و آب و آذوقه و مسکن ملتی فراهم باشد و همینقدر که مردمی بزم مهیا و عیش‌مهنا داشته باشند و خوب بخورند و خوب بپوشند و خوب بخوابند همه قضایا حل است، اما چه خوب میگوید آقای مهندس بازرگان که: بفرض اینکه حکومت مستبدی «خیلی وظیفه‌شناس و بی‌غرض و خدمتگزار» باشد «تازه» جامعه انسانی را تبدیل به جامعه زنبور عسل یا مورچگان موریس مترلینک مینماید. در این جامعه‌های حیوانی احتمالا نظم و تقسیم کار و انضباط و حسن اداره ممکن است وجود داشته باشند و هر عنصری به بهترین وجه برنامه‌ای را



## راپرت (بقیه)

نیست که اشیاء و اموال فاخر و نفیس و برقدر و قیمت و طاغوتی از خانه زید به خانه عمرو منتقل شود. جای دیگر هم نوشتیم که شما تجمل را با این کار ریشه کن نمیکنید بلکه فقط جابجایی کنید و اگر تا دیروز زید به چنان اموال و اشیائی تفاخر میکرد و نفع میفروخت از فردا عمر و چنین خواهد کرد.

بارالها ، با همان ارادت و عقیده ای که از دیرباز به مهاتما گاندی دارم باز معتقدم که سخن پیامبر ما در مقوله هدف و وسیله جامع تر و مانع تر است که :

«مملکت با کفر میماند و با ظلم نمیماند» بهمین جهت توجیه رفتاری که با روزنامه «آیندگان» شد برای من بسیار دشوار است.

گرفتم آن که «آیندگان» مظهر کفر است و بسا سرمایه رژیم طاغوتی ایجاد شده است . اولاً همه تاسیسات و همه نهادهائی که اکنون برای انقلاب ، و در خدمت انقلاب کار میکنند روزگاری مخلوق یا وابسته به رژیم طاغوتی بوده اند . همه این دستگاهها بکروز برای طاغوت کار میکردند و امروز صرف نظر از آنکه چه کسی آنها را ایجاد کرده و بچه مقصودی ایجاد کرده همه در دست مردمند و (انشاءالله) برای مردم کار میکنند. «آیندگان» هم از این مقوله مستثنی نیست . نایب آمدیم و حضرات کافر بودند (که نیستند و همه مسلمان و خدا شناس هستند) راه مقابله با کفر توسل به شیوه هائی نیست که در رژیم شاه بر ضد موحدین و مومنین امروزی بکار گرفته میشد . این شیوه ها اگر درست و برحق بودند مردم بر ضد آنها انقلاب نمیکردند . کتاب دینی ما راه مقابله با هراندیشه ای را بوضوح نشان داده است و ما که مسلمان هستیم و از طاغوت ابراز نفرت می کنیم جز پیروی از کلام خدا به راه و روش دیگری نباید رضا دهیم :

«والذین اجتنبو الطاغوت ان یعبودها و انابوا الی الله لهم - البشری فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هدیهم الله ...»

( آنها که از پرستش طاغوت اجتناب کردند و بسوی خدا باز گشتند ایشان راست مزدگانی ، پس بشارت باد بندگان را که سخن ها را می شنوند و سپس بهترین آنها را پیروی می کنند . ایشانند که خدا آنها را هدایت کرده است ) (سوره الزمر - آیه ۲۹)

دلسوزی من از اینست که آقای وزیر اطلاعات نیز در روزنامه های اول انقلاب به تصریح و تاکید گفتند که جراید باید صراحت کلام داشته باشند و عقاید خود را بی هیچ پرده پوشی و دریایی کنند و یقین دارم که همه قلمزنان در آنروز بسیار خوشحال شدند که آقای وزیر اطلاعات در تشویق جراید به صراحت و فاشگویی تا بدان حد اصرار و جدیت میورزند . مسلماً پاسخ صراحت و فاشگویی خشم نیست . امام خمینی در سرزنش کشته شدگان شادروان مرتضی مطهری گفتند که آنها اگر منطق داشتند میآمدند و بحث میکردند . یعنی تلویحاً حق بحث و گفتار برای آنها قائل شدند ، و جایی که مخالفین مسلح حکومت از نظر امام دارای چنین حقی باشند افرادی که سلاحی جز قلم خود ندارند و بخیال خود از راه بحث و منطق و با انعکاس و نشر عقائد و افکار میخواهند به حفظ دستاوردهای انقلاب کمک کنند بطریق اولی میبایست در استفاده صحیح و شرافتمندانه از حق آزادی بیان موید باشند . مسلم است که در بحث منطقی همه نمیتوانند بیک نحو و نهج فکر کنند و اگر چنین باشد بحث منطقی نیست . من یکبار در زمان شاه نوشتم که حکومتی که بخواهد فقط حرف خودش را به کرسی بنشانند به آن کودکی شباهت دارد که همیشه

با خودش گردو بازی میکرد . گفتند چرا تنها بازی میکنی . گفت برای اینکه میخواهم همیشه خودم برنده باشم .

حکومت های طاغوتی اگر حاضر به شنیدن سخن مخالف نبودند برای این بود که بر پایه های سست و لرزانی متکی بودند و از این میترسیدند که ندهای مخالف به قدرت و صولت آنها لطمه بزند و بساط پوشالی و توخالی آنها را در هم بریزد . اما يك حکومت انقلابی هرگز نباید از مواجهه با عقیده مخالف وحشت داشته باشد . اجازه بدهید در تایید این عقیده سخنی از آقای بنی صدر شاهد بیاوریم که :

« .. مگر نه عقیده علمی از طریق اجتهاد و اظهار و بیان و انتقاد رشد میکند و وضوح می یابد ؟ پس چگونه ممکن است اظهار يك عقیده با يك نظر اساسی عقیده ای را از پایه ویران کند و به دسته و گروهی که خود را صاحب عقیده صحیح و بی غلو و غش میدانند زیان رساند ؟ ...» (۱۳)

و باز اوست که در جای دیگر میگوید :

«نماینده و سخن چینیان حتی وقتی هم که راست میگویند و در عیب و خرده ای که میگیرند راست گویند از بدترین دروغ زنانه زیرا که اولاً بقول امام علی «سخن حق میگویند بقصد تحصیل باطل» و نایباً روش انقلابی انتقاد اسلامی یعنی بازداشتن از زشتکاری و ارائه راه درست را ترک می کنند و روش خودو شخصیت پرستان شیطان صفت را بر میگزینند و در نتیجه نه تنها از بزرگترین جهادها که انتقاد از خود است غافل میشوند ، و نه فقط از جهاد که انتقاد رویاروی و صمیمانه از دیگری است گونا می کنند بلکه بتدریج محیط عدم اعتمادی بوجود میاورند . که در آن احدی بر حیثیات خویش ایمن نباشد . جوی را بوجود میاورند که در آن يك تذکر ، اظهار دشمنی تلقی میشود و همه از همه بدی میگویند و همه به همه سوءظن پیدا می کنند همه به همه کینه میورزند» (۱۴)

بروردگارا ، سخن را بانو آغاز کردم و اجازه بده سخن را با کلامی از پیامبر توختم کنم ، و بهانه این آخرین نقل هم سخنی دیگر از مدافعات مهندس بازرگان است که «وقتی قرآن میخواهد تمام خداپرستان اعم از مسلمان و نصرانی و یهودی را زیر برجم واحدی گرد آورده از آنها پیمانی بگیرد فقط توماده به آنها عرضه میکند . دومازه ای که در واقع يك ماده و عصاره دینی و دنیائی توحید است :

جز خدا کسی را نپرستیم و یکدیگر (چه پیغمبر و چه پادشاه و بطور کلی بشر) را ارباب و سرور خود نگیریم . یعنی زیر بار استبداد و بندگی آدمیزاد نرویم .» (۱۵)

## حواشی :

۲ - مدافعات مهندس مهدی بازرگان در دادگاه تجدید نظر غیر صالح نظامی ( ص ۵۴ )

\* زندگی نامه امام خمینی جلد دوم ( ص ۱۱۹ )

۶- همان کتاب ص ۲۵۹

۷ - همان کتاب ص ۲۶۲

۸ - همان کتاب همان صفحه ۲۶۲

۹ - همان کتاب ( ص ۲۶۵ )

۱۰ - همان کتاب ( ص ۲۶۸ )

۱۱ - همان کتاب - ص ۳۰۲

۱۲ - همه مردم برادرند - ترجمه محمود تفضلی ( ص ۲۴۲ )

۱۳ و ۱۴ - کیش شخصیت ص ۲۴۲ و ۲۴۳

۱۵ - مدافعات مهندس بازرگان ( ص ۳۵ )